

اهمیت تاریخی و ادبی مرآة الاصطلاح

هندی‌ها سهم شایسته‌ای در فرهنگ‌نویسی فارسی داشته‌اند و این حقیقتی شناخته شده است که نیازی به توضیح و تصدیق بیشتر ندارد^۱ در این وقت منظور این است که فرهنگی موسوم به مرآة الاصطلاح به‌طور اجمال معرفی شود و احوال بعضی از شعرا، نویسندگان، خوشنویسان، نقاشان و مقامات ارشد دولتی معاصر نویسنده که در لابلای مرآة الاصطلاح آمده، برای خوانندگان گرامی نقل گردد. این احوال، بدیهی است که معتبر است زیرا که نویسنده آنها را از مأخذی اقتباس نکرده، بلکه آنچه خود دیده و احساس کرده، نوشته است. برای انجام این کار راقم حروف از نسخه خطی مرآة الاصطلاح استفاده کرده که در کتابخانه خدابخش، پتنا، ایالت بیهار (هند) به شماره ۸۱۰ مضبوط است. چون نسخه خطی دیگر این اثر که در کتابخانه انجمن ترقی هند، دهلی‌نو مضبوط است، هم خوب استنساخ نشده، بنابراین بعضی از الفاظی که در نسخه خطی خدابخش افتادگی دارند یا خوانا نیستند، ممکن نشد آنها تصحیح گردند.

آند رام متخلص به «مخلص»، گردآورنده مرآة الاصطلاح، در سال ۱۱۱۱ هـ/ ۱۶۹۹ م دیده به جهان گشود. اهل خانواده اش وکلای دربار بودند. رای گجیت رای پدر بزرگ مخلص و راجا هردی رام پدر نویسنده ما افرادی با نفوذ بودند. راجه هردی رام (م): اوایل صفر ۱۱۳۷ هـ/ ۱۷۲۴ م) وکیل مبارز الملک سربلند خان بهادر (م): ۱۳ ذی‌القعدة

۱. برای تفصیل و توضیح این حقیقت رجوع کنید به «فرهنگ‌نویسی فارسی در هند و پاک»، چاپ تهران.
 ۲. مخلص در مرآة الاصطلاح (ورق ۸ الف) اطلاع داده است که او در سال ۱۱۵۶ هـ/ ۱۷۴۶ م چهل و پنجاه ساله بود. بنابراین سال ولادتش ۱۱۱۱ هجری می‌باشد. برای احوال مفصل مخلص رک: سفینه خوشگو، ص ۷-۳۳۱.

۱۱۵۴ هـ/۱۷۴۱ م)^۱ و همچنین یکی از عموهای مخلص راجا رام وکیل اعتمادالدوله قمرالدین خان چین بهادر (م: ۲۵ جمادی‌الاولی ۱۱۳۸ هـ/۱۷۲۵ م)^۲ بود. رای گجیت رای به قول خود مخلص "با سیر و شکار، اشعار آبدار و یاران رنگین‌تر از گل‌های گلزار، علاقه فراوانی داشت. مخلص هم در سن بیست و یک سالگی در سال ۱۱۳۲ هـ/۱۷۱۹ م وکیل اعتمادالدوله قمرالدین خان وزیر محمد شاه بادشاه تیموری هندی (۱۱۶۱-۱۱۳۱ هـ/۱۷۶۸-۱۷۱۹ م) شد. علاوه بر این مخلص وکیل عبدالصمد خان (م: ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۱۵۰ هـ/۱۷۳۷ م) نیز شده بود.^۳ مخلص، با وجود مسئولیت‌های گوناگون خود، بنابر علاقه صمیمی به ادبیات فارسی و تاریخ هند، موفق شد آثار زیر را بجای گذارد:

گلدسته اسرار، بدایع وقایع، مرآة الاصطلاح، رقعات، سفرنامه، چمنستان، هنگامه عشق، کارنامه عشق، پری‌خانه، مرقع تصویر، دیوان، جنگ اشعار، روزنامه‌چه احوال. نسخ خطی بعضی از این آثار مخلص در کتابخانه‌های هند و خارج از هند نگهداری می‌شود و سفرنامه او به چاپ رسیده است.

بیدل عظیم‌آبادی (۱۱۳۳-۱۰۵۴ هـ/۱۷۲۰-۱۶۴۴ م) و سراج‌الدین علی خان آرزو (۱۱۶۹-۱۰۹۹ هـ/۱۷۵۵-۱۶۸۷ م) از جمله استادان مخلص در زبان و ادبیات فارسی می‌باشند.^۴ مخلص اشعار زیادی از خود در موارد مختلف در مرآة الاصطلاح به مناسبت‌های گوناگونی نقل نموده است. در جایی مخلص غزل کامل خود را آورده که در پایین نقل می‌شود تا بتوانیم مقام مخلص را در شعر به آسانی و تا حدی تعیین کنیم:

حسن او آفت جان بود نمی‌دانستم	فتنه‌پرداز جهان بود نمی‌دانستم
زلف نو خط صنم آفت جان من شد	مار در سبزه نهان بود نمی‌دانستم
دیدم امروز بهشتی ز گل و مل معمور	خانه پیرمغان بود نمی‌دانستم

۱. تاریخ محمدی، ص ۱۱۶.

۲. همان، ص ۶۰.

۳. استوری، ص ۶۱۲، فهرست نسخ خطی فارسی در کتابخانه اداره هند، ج ۲، ص ۷۷۱.

۴. مخلص در ضمن موارد مختلفی در مرآة الاصطلاح اشاره می‌کند که «بیدل» و «آرزو» استاد او هستند.

بر لب غنچه زدم بوسه بیاد دهنش چشم نرگس نگران بود نمی دانستم
دل که کردم بسر زلف کسی گم مخلص
حاصل هر دو جهان بود نمی دانستم^۱

به هر صورت خوشگو درباره شعر مخلص گفته است که: به هر کیف شاعر معنی تلاش خوش زبانی مثل او در این جزو زمان کمیاب است. بیشتر دیوانی به مشق طرز میرزا صائب ترتیب داده، الحال به طرز میرزا رضی دانش شعر می گوید و به ازو سرانجام می دهد. آنند رام مخلص در سال ۱۱۶۴ هـ/ ۱۷۵۱ م در دهلی درود به حیات گفت.

مرآة الاصطلاح اثر بسیار جالب مخلص است. چنانکه از خود عنوان و اسم این اثر مفهوم می شود، مخلص در این کتاب اصطلاحات فارسی را گردآورده است. درباره این که مخلص این فرهنگ را چرا تألیف کرد، خود گردآورنده پاسخ این سؤال را چنین داده است: ”برخلاف فرهنگ نویسانی که به تحریر لغات قدیم مصروف بوده، به تحقیق مصطلحات فارسی گویان تازه، توجهی ننموده اند، در حل معانی آن رساله رنگین تر از اوراق لاله مرقوم باید نمود، کمر سعی به میان همت بستم و روزگاری دراز استخوان شکستم“^۲.

مخلص تا سه سال در گردآوری اصطلاحات و تحقیق آنها از اهل زبان یعنی ایرانی ها که در هند زندگی می کردند، زحمت کشید.

هر اصطلاح را با توضیح و تشریح لازمی آن روی ورقه کاغذ می نوشت و به قول خود او: ”چون به مرور ایام جزوی چند فراهم آمد، گفتم که از حال این جواهر پاره ها غافل نباید بود“^۳ و بالاخره در سال ۱۱۵۸ هجری مرآة الاصطلاح صورت نهایی داده شد. مخلص که شاعر هم بوده، سال تکمیل این فرهنگ را در قطعه تاریخ زیر گنجانده است: این نسخه را که نامش مرآت اصطلاحات تألیف چون نمودم در بهترین ساعات

۱. مرآة الاصطلاح، ورق ۱۳ ب.

۲. همان، ورق ۱ ب.

۳. همان.

کلیک سخن طرازم تحریر کرد مخلص تاریخ اختتامش «تحقیق اصطلاحات»^۱ مرآة الاصطلاح، بنایش بر حروف تهجی است. بعد از اصطلاحات، امثال فارسی هم گردآورده شده است. مخلص بعد از توضیح هر اصطلاح شعری بویژه از شاعر ایرانی به عنوان شاهد آورده است. بعضی از شعرایی که مخلص به آنها استناد کرده، عبارتند از: شفیع اثر، محسن تأثیر، قاسم دیوانه، مرزا ذکی ندیم، فصاحت خان راضی، محمد سعید اشرف، ملا علی جاوید، محمد قلی سلیم، آصف خان جعفر، بیدل عظیم آبادی، سراج الدین علی خان آرزو و غیره.

برای توضیح روش کار مخلص در این فرهنگ چند مثال در زیر آورده می‌شود. درباره ابرنیشان نوشته شده:

ابری که در فصل بهار بارد و مشهور است اینکه مروارید از آن پیدا می‌شود، رضی دانش گوید:

تاک را سیراب کن ای ابرنیشان در بهار قطره تا می می‌تواند شد چرا گوهر شود^۲
درباره آب بر آینه ریختن آمده:

رسم ایران است که در قفای عزیزی که بسفر می‌رود، آب بر آینه ریزند تا سلامت آید. محسن تأثیر گوید:

رفتی و گریه بحال دل حیران کردم آب بر آینه ریزند قفای سفری^۳
مخلص به‌ماخذ خود در مرآة الاصطلاح نیز اشاره می‌کند. آئین اکبری، اکبرنامه، مآثر رحیمی، امثال مرزا محمد قزوینی، منتخب التواریخ بدایونی، وقایع شیخ علی حزین، حجّت ساطع تألیف ملا ساطع، تذکره نصرآبادی، نامه ابوطالب کلیم، فرهنگ جهانگیری، عالم آرای عباسی، نامه‌های نادر شاه به مقامات هندی، دواوین متعدد شعرای فارسی ایرانی الاصل از جمله ماخذ مخلص هستند.

امثال مرزا محمد قزوینی دارای اهمیت زیادی است. مرزا محمد قزوینی نسخه این اثر خود را از ایران به عنایت خان آشنا، پسر ظفر خان احسن استاندار کابل و سپس

۱. مرآة الاصطلاح، ورق ۱ ب.

۲. همان، ورق ۲ الف.

۳. همان، ورق ۹ الف.

کشمیر و سرپرست و مرتبی صائب در هند، فرستاده بود. متأسفانه این اثر مرزا محمد قزوینی غالباً مفقودالآثر می‌باشد. علاوه بر این مآخذ، مخلص بارها نوشته است که او اول مفهوم اصطلاحات را از ایرانی‌های باسواد و صاحب ذوق سلیم تحقیق کرده و بعد شامل مرآة‌الاصطلاح نموده است. مثلاً مخلص اطلاع می‌دهد که "این معنی از خدمت شیخ محمد علی حزین به تحقیق رسید". جمله زیر از مخلص در مرآة‌الاصطلاح ترجمان روش کار گردآورنده در فرهنگ مورد نظر می‌باشد:

"اصل حقیقت این است که آنچه نزدیک اساتذہ معقول است، و در کلام خود آورده‌اند، همان می‌توان استعمال کرد، نمی‌توان قیاس را دخل داد".^۱

مستحضر هستیم که شعرای فارسی در هند خواه ایرانی باشند خواه هندی، در آثار منظوم و منثور خودشان واژه‌های هندی را به‌کاربرده‌اند. بدیهی است که برای ایرانی‌ها که با این واژه‌های هندی آشنایی ندارند، مفهوم آن دشوار است. درباره استعمال الفاظ هندی در آثار فارسی، مخلص عقیده دارد که تنها استادان و اشخاص برجسته زبان و ادب فارسی می‌توانند الفاظ هندی را در نوشته‌های فارسی خود به‌کار ببرند و دیگران مجاز نیستند که این ابتکار را بوجود آورند. مخلص گفته است:

"واضح باد اعتقاد بعض اعزّه آن است که لفظ هندی را در شعر فارسی استعمال نباید کرد که شعر از رتبه می‌افتد". حال در شعر مسطور (یعنی شعری که مخلص به‌عنوان شاهدی آورده است)^۲ چوری همچو کلیم زباندانی استعمال کرده و همچنین ملأ طغرا الفاظ هندی در اشعار خود بسیار دارد. غرض که اینها

۱. مرآة‌الاصطلاح، ورق ۲۳۴ ب.

۲. مخلص در این مورد شعرهای زیر را که دارای الفاظ هندی است، به‌عنوان شاهد آورده است:
محمد سعید اشرف:

صوت مطرب پیشم از آواز بلبل بهتر است دولی گلچهرگان از دالی گل بهتر است

دولی یعنی محفه، دالی یعنی شاخ.

طغرای مشهدی:

موسم آن شد که مینا راگ هندی سر کند شاخ و برگ خشک را ز آب ترنم تر کند

مینا یعنی پرنده خوش آوای هندی، راگ یعنی نوعی از پرده موسیقی.

برای خامان و مبتدیان است، بر اهل قدرت که از عهده برآیند، جایز است^۱. اطلاع داریم که در حیات مخلص، نادر شاه به‌دهلی حمله کرد و این حمله نادر لطمه شدیدی به اهل دهلی وارد کرد. مخلص هم تحت تأثیر این حمله و ویرانی دهلی قرار گرفت ولی موفق شد که امان نامه‌ای از نادر شاه دریافت نماید. در ضمن توضیح شلتاق، مخلص درباره این امان نامه اطلاع می‌دهد:

”شلتاق دست برد عیاران رندانه است، چنانچه در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و یکم هجری که شاه جمجاه فرمانروای ایران به هندوستان مسلط شدند^۲، بعد تشریف آوردن به شاهجهان‌آباد، راقم حروف رقم امان که در باب خود از دفترخانه همایون شاهی حاصل کرده بودم، موجود است. بر پیشانی ظاهراً به خط عبدالباقی خان وزیر، عبارتی که در ذیل بقلم می‌آید، مرقوم است. عبارت رقم: ”احدی از غازیان تصرف قرین کاصحاب دین، دست انداز و شلتاق به احوال عارض و کسانی او غایت به همه جهت در امان دانند“.

مرآة الاصطلاح مزیت‌های گوناگونی دارد. در بعضی موارد گردآورنده در ضمن توضیح اصطلاحات فارسی، اصطلاحات هم معنی و هم مفهوم هندی می‌آورد. غالباً این اولین اثری است که در آن معنا و مفهوم اصطلاحات فارسی با توجه خاصی به هندی داده شده است. مثلاً درباره طرّه ایوان و طرّه دالان آمده که:

”هر دو عبارتست از چیزی که پیشروی عمارتها از سنگ یا چوب می‌سازند. یکی خود بنا بر خوشنمایی، دوّم جهت محافظت عمارت از بارش، و هندی زبانان آن را چهجه نامند“.

و همچنین درباره چّپر می‌نویسد که:

”به معنی شخصی است که به حکم بادشاهان یا امرای عظام در هر منزل او را سواری دهند تا به جلدی قطع راه کند و خبر ضروری برساند. مثل داک چوکی هندوستان، و این لفظ به معنایی که به قلم آمد، زبان زد اهل ایران است چنانچه

۱. مرآة الاصطلاح، ورق ۴۹۰ ب.

۲. نادر شاه در سال ۱۱۵۱ هـ/ ۱۷۳۹ م به هند حمله کرده بود.

در اکثر رقم‌ها که نادر شاه فرمانروای ایران و هندوستان فرستادند، این لفظ مرقوم بود و راقم حروف مطالعه نموده.

مخلص نه تنها اصطلاحات هندی را که هم معنای و مفهوم اصطلاحات فارسی است، آورده بلکه بعضی ضرب‌الامثال هندی را که تقریباً ترجمه ضرب‌الامثال فارسی می‌باشند، هم آورده است. مثلاً در ضمن توضیح «از یک دست صدا نمی‌آید»، ضرب‌المثل هندی آورده که «*المالیک ہاتھ سے نہیں بچے*».

مخلص در ضمن توضیح اصطلاحات و امثال پیش‌آمدهایی را نقل کرده که برای تاریخ اجتماعی هند و به‌ویژه دهلی حایز اهمیت فراوانی است و نظر بر این که این اطلاع در جایی دیگر یافته نمی‌شود، آنچه مخلص با دعایی که «قلندر هرچه گوید دیده گوید»، آورده، باید اساس کار تدوین تاریخ اجتماعی هند آن دوره قرارگیرد.

مخلص در ضمن توضیحات لازم درباره اصطلاحات، احوال بعضی از شعرا و نویسندگان و رجال را هم آورده است. بعضی از شعرا و مقامات دولتی که احوال آنها در مرآة‌الاصطلاح آمده، در تذکره‌های شعرا و مآخذ دیگر معرفی نشده‌اند و بنابراین می‌توان گفت که مرآة‌الاصطلاح مآخذی مفید و منحصر به‌فرد برای احوال این افراد است.

بیان گل‌ها در هند، بازی‌ها، فقر، فرقه‌ها، روابط امرا و منصبداران، اوضاع ادبی، تنازعات علمی و ادبی مابین ادبا و شعرا در هند در زمان خود نویسنده، قهوه‌خانه‌ای در دهلی، و موضوعات مختلف دارای اهمیت تاریخی و اجتماعی که در مرآة‌الاصطلاح گنجانیده شده، اهمیت این اثر مخلص را مضاعف نموده است و مرآة‌الاصطلاح را شکل و مرتبه دایرة‌المعارفی داده است. بعضی روایات و سنن و بازی‌های ایران در خود هند هم رایج شده بود.

مثلاً مخلص درباره بیضه‌الوان اطلاع داده است که:

”بیضه‌ای را گویند که در جشن نوروز، رنگین و منقش ساخته بدان بازی می‌کنند. این رسم از رسم‌های مقرری ایران، به‌هند نیز اهل ایران روز نوروز بعمل آرند. راقم سطور در عهد محمد فرخ‌سیر بادشاه شهید به‌خانه نواب تقرّب خان مرحوم که دیوان خالصه و خانسامان بود، و والد ماجدم مدار علیه‌خانه خان مسطور بودند، این بازی تماشا کرده.“

آثاری همانند مرآة الاصطلاح باید با توجه و علاقه تصحیح گردیده به چاپ رسانده شود. این اثری است که نه تنها فرهنگ اصطلاحات و ضرب الامثال است، بلکه تاریخ اجتماعی هند و ایران، تاریخ سیاسی، تاریخ ادبی و گویای روابط فرهنگی و ادبی بسیار نزدیک هند و ایران می باشد و بر ما روشن می سازد که ما در هند تا چه حد زیادی از فرهنگ ایرانی اقتباس کرده ایم و در بعضی موارد چه ترمیماتی در بعضی از سنن ایرانی به عمل آورده و آنها را روحیه و شکل هندی داده ایم.

علاوه بر این بعضی سنن هندی به ایران رسیده، آنجا رواج گرفتند. مثلاً مخلص در ضمن احوال خان ابوجعفر اطلاع می دهد که:

خان مهربان ابوجعفر خان سلمه الرَّحْمَنُ که از خوبان زمانه و در عالم اخلاصها یگانه است، بعد از مسلط شدن شاه فلک جاه نادر شاه به هندوستان به ایران رفته و باز آمده نقل می کردند که بعد از معاودت شاه جمجاه از هندوستان به ایران اعزّه ولایت هم بالش را تکیه می گویند بلکه حالا همین مستعمل است و نیز پلنگ که بر آن خواب می کنند، پیش از این در آنجا رواج نداشت، حالا اکثر اهل جاه به استعمال دارند.

احوال شعرا، نویسندگان و رجال مأخوذ از مرآة الاصطلاح:

(۲ ب): محمد قلی سلیم که در عهد شاهجهان پادشاه از ایران به هند آمده صاحب دیوان است.

(۳ ب): مرزا ذکی، یکی از امرای شهنشاه آسمان منزلت نادر شاه (۱۱۶۰-۱۱۴۸ هـ/ ۱۷۴۷-۱۷۳۶ م) است. بسیار مقرب و راه سخن درست دارد. گویند که خیلی پاک طینت و ستوده اطوار است، و با وجود تقرب هیچ خدمتی از خدمت شاهی اختیار ننموده، فقط به مصاحبت اکتفا کرده، و به همین جهت «ندیم» تخلص می کند.

در سنه یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری که شاه فلک بارگاه به هندوستان مسلط شدند، مرزا همراه بودند. دیوان مختصری قریب دو هزار بیت دارد. راقم سطور دیده.

(۶ الف): آب در چشم ندارد به معنی شرم و حیا ندارد. ملأ ساطع کشمیری در حجّت ساطع نام نسخه مختصری که در تحقیق اصطلاحات نوشته و آن گویا که انتخاب

برهان قاطع^۱ است، این معنی بقلم آورده، و طرفه این است که اشعار سند هیچ‌جا مرقوم نساخته. و ملأ ساطع شاگرد داراب بیگ جويا است، و دیوان مختصری دارد، و در عهد بادشاه فرخ‌سیر (۱۱۳۱-۱۱۲۴ هـ/ ۱۷۱۹-۱۷۱۲ م) او را دیده بودم. منصبدار بود، و قدری در کشمیر جاگیر هم تنخواه داشت، و برای کارهای خود در کچهری‌ها (دادگاه‌های بومی) آمد شد می‌کرد، و مصروف مدح امیرالامرا بهادر^۲ و سید صلابت خان^۳ که هر دو این امیر ذوقی به شعر داشتند، بود.

(۶ الف): سید صلابت خان، «سید» تخلص می‌کرد و ظاهراً صاحب دیوان است.
(۶ الف): امیرالامرا بهادر که در عهد محمد شاه بادشاه به پایۀ بخشگیری رسیده بود، طبع موزونی داشت. گاه‌گاه فکری هم می‌کرد. این دو بیت از امیرالامرا بهادر است:
سحر خورشید لرزان بر سر کوی تو می‌آید دل آینه را نازم که بر روی تو می‌آید

*

نخورم جز بیای یار قسم یک قسم، صد قسم، هزار قسم

(۴۱ ب): امیرالامرا جماعتی از شعرای ایران و هند ملازم داشت.
(۷ الف): محمد یوسف متخلص به «نکته» مخاطب به «سخنور خان» که از شعرای هندوستان بود، و در عهد عالمگیر بادشاه (۱۱۱۸-۱۰۶۸ هـ/ ۱۷۰۷-۱۶۵۸ م) همراه ذوالفقار خان بهادر^۴ به سر می‌برد، و در عهد پادشاه ما محمد شاه غازی در سرکار

۱. فرهنگ معروفی از محمد حسین بن خلف تبریزی متخلص به «برهان» که به تصحیح دکتر محمد معین از امیرکبیر، تهران در ۱۳۶۲ هـ ش چاپ شده است.
۲. غالباً سید حسین علی مخاطب به «حسین علی خان بهادر» ثمّ به «امیرالامرا بهادر فیروزجنگ سپهسالار» بن سید عبدالله باره که در ۶ ذی‌الحجه ۱۱۳۲ هـ به دست میر حیدر خان دوغلات به اشاره اعتمادالملک محمد امین خان بهادر نصرت‌جنگ کشته شد. (تاریخ محمدی، ص ۴۰)
۳. میر ابوالحسن مخاطب به سید صلابت خان بهادر مجاهد جنگ در روز ۲۶ رمضان ۱۱۳۷ هـ به سن تقریباً ۸۰ سال در شاهجهان‌آباد فوت شد. (تاریخ محمدی، ص ۵۶). احوال مختصر او در مقالات الشعراء، ص ۵۵، به تخلص «سید» هم آمده است، اینجا تنها این شعرش انتخاب شده: مرا از حلقه بگوشان آن کمان ابرو کسی که کرد جدا خانه‌اش خراب شود
۴. محمد اسماعیل مخاطب به «اعتقاد خان» و «ذوالفقار خان بهادر نصرت‌جنگ» و «امیرالامرا بهادر نصرت‌جنگ سپهسالار» ابن آصف اللؤلؤله از اعظم امرای عالمگیر بادشاه و شاه عالم و جهاندار شاه بود. روز یکشنبه ۱۶ محرم سال ۱۱۲۵ هـ/ ۱ فوریه ۱۷۱۳ م به سن تقریباً ۵۹ سال درگذشت. (تاریخ محمدی، ص ۳۱)

نواب صاحب اعتمادالدوله وزیرالملک قمرالدین خان بهادر نصرت جنگ دام اقباله^۱ ملازم بود، شعر بابت اتو را که از محمد سعید اشرف در سطور صدر به قلم آمده^۲ تا مدتی ممتد بنام خود می خواند. عجب بابای بی محابایی بود و غریب لقلقه زبان و حافظه داشت. چند سال است که فوت کرده، خدایش بیامرزاد. فقیر مکرر با او صحبت داشته.

(۸ ب): «آرزو» به معنی امید و تمناست و نیز تخلص خان صاحب سراج الدین علی خان سلمه الرحمین است که فقیر را از سی سال به خدمت ایشان منزله از ریا اخلاصی است فزون تر از حد بیان. اکنون که نام نامی ایشان به زبان قلم گذشته، پاس آداب محبت اقتضای آن می کند که سطری چند در این مقام تحریر سازم و به تسوید نمودگی از کمالش به آرایش این صفحه پردازم.

احوال چون گل همگی رنگ و بو، سراج الدین علی خان آرزو، ذات ستوده صفاتش آرایش اوراق لیل و نهار و زیب صفحه روزگار است. چون قلم به دست می گیرد، چمن می نگارد. و هرگاه به خواندن اشعار سحر آثار توجه می فرماید، به رنگ غنچه های نسیم وزیده، دلها را به وجد می آرد. چه سطر خط شکسته اش با عشق پیچان چمن به سرزلف حرف می زند و مصرع رنگین غزل رنگینش شاخ گل را سبق رنگینی به یاد می دهد. اگر باور نداری، رجوع به دیوان سحر بیان کن تا از معانی رنگین در هر بیت چمنی به تماشای نامایی و در هر کوچه باغ مصرع بنابر مضامین نازک از معشوقان انجمنی سیر فرمایی. از آنجا که صاحب فطرت خداداد است، در علم عربی و لغت و عروض و فن تاریخ و موسیقی نیز استاد است. مصروف پاس آشنایی هاست و عاشق صحبت آرایهای، عیبش این است که یک شهر آشناست و برنگ بهار بعد سالی جلوه آرا.

۱. اوایل جمادی الآخر سال ۱۱۶۱ هـ/اواخر مه ۱۷۴۸ م در برهانپور درگذشت. تاریخ محمدی، ص ۱۴۳.

۲. شعر مورد نظر بدین قرار است:

بغیر من که به تن نقش بوریا دارم اتو کشیده که دارد قبای عربانی

(۹ الف): یعنی کمتر می‌پردازد به احوال مشتاقان مهجور مگر گاه‌گاه به گوشهٔ ابرویی
 بسان هلال عید، آن هم از دور. حقّ تعالی سلامتش دارد. بنابر اثبات دعوی که دارد،
 غزلی از فکرهای خان صاحب خود به قلم می‌آرد:

غزل

یا قوت را که پیش لب یار رنگ نیست نگذاخت از چه، شرم دلش گر ز سنگ نیست
 فریادِ دل ز مستی عشقت خبر دهد آواز پای فیل بجز شور زنگ نیست
 یا ربّ زیاده زین نه پسندی خرابیش مسکین دل من است دیار فرنگ نیست
 ای توبه زهرهٔ تو چرا آب می‌شود آواز شیشه است صدای تفنگ نیست
 در نوبهار عشق که خون جوش می‌زند غیر از شکست رنگ گل نیم رنگ نیست
 بی‌هوشی که تا به قیامت نمی‌رود کیفیت خط تو بود کار بنگ نیست
 بست و بلند دهر طبیعی است آرزو
 سوهان طلب چو آزه به پشت نهنگ نیست

(۱۹ ب): قزلباش خان امید، ذات ستوده صفات ایشان انتخاب جریدهٔ روزگار و
 آرایش صفحات لیل و نهار است. با وجود امارت از کمال بی‌معنی و بی‌پروایی در
 مجمع عرس و تماشا و محفل شعرا بی‌مضایقه تشریف می‌فرمایند و به آب و رنگ
 آنجا می‌افزایند، و طرفه این است (که) در گل زمین ایران نشو و نما یافته‌اند، در
 راگ هندی (یعنی موسیقی هندی) دستگاهی رسا دارند، و اکثر اوقات به بزم‌آرایی و
 بساط پیرایی توجه می‌گمارند. راقم سطور از سی سال در خدمت ایشان اخلاص
 دارد. شعری چند از دیوان رنگین بیان ایشان به قلم می‌آید:

سراسر همچو مهر و ماه گردیدیم دنیا را ندارد منزل آسایشی دیدیم دنیا را

*

قاصد برسان دعای ما را بیگانگی آشنای ما را

*

دیده‌ات بر من بسی خواهد گریست گر کسی بر بیکسی خواهد گریست

۱. نهم جمادی‌الاول ۱۱۵۹ هـ/نوزدهم مه ۱۷۴۶ م به سن تقریباً هفتاد سال در شاهجهان‌آباد فوت شد.
 (تاریخ محمّدی، ص ۱۳۳؛ برای احوالش رک: مقالات‌الشعرا، ص ۱۹)

(۳۳ الف): زاهد علی خان متخلص به «سخا» که در عهد سلطنت حسین صفوی (۱۲۰۰-۱۱۶۶ هـ/۱۷۸۶-۱۷۵۳ م) که ختم‌الملوک سلاطین صفویه است، حاکم بندر لار بود. خان مذکور خیلی خوش فکر و خوش صحبت و صاحب انصاف کسی بود، و از امرای عالیجاه ولایت بوده. چون بنابر شورش افغان سلطنت ایران برهم خورد، در آن آشوب و فترات خان مذکور به هندوستان آمد و مدتی در اکبرآباد به طور خود می‌بود. بعد از آن به موجب طلب برهان‌الملک بهادر^۱ به شاهجهان‌آباد رسید و به ملازمت حضرت ظلّ الله محمد شاه بادشاه غازی مستعد گردیده سه هزاری دو هزار سوار منصب یافت. آخر کار غلامان نمک‌حرام مسمومش ساختند^۲ و سرمایه‌ای که داشت، از میان رفته و بال‌دین و دنیا برای خود اندوختند. راقم سطور (را) اگرچه اتفاق ملاقات با خان مسطور نشده بود، لیکن اشعار خود را حسب‌الطلب پیش خان مذکور فرستاده بودم و ایشان نیز چند غزل خود فرستادند.

(۷۱): هری سنگه تیرانداز: راجه هری سنگه نام برهمنی بود از ساکنان پرگنه سیالکوت مصاف صوبه پنجاب که در فن تیراندازی و علم مجلس نظیر نداشت. شب‌های تار به روشنی مشعل، گرهی را که در موی اسپ می‌زنند، نشانه ساخته به تیر می‌زد. خدمتگاری داشت گویی نام به کاف مضموم فارسی و بای مکسور فارسی. او بر سرانگشت قدری موم گذاشته بالای آن دال نخود و بر سرش دانه برنج می‌گذاشت و روبه‌روی راجه می‌ایستاد و راجه در خانه کمان می‌آمد. اول برنج و بعد از آن دال و از آن پس موم از سرانگشت او برمی‌داشت، نه راجه غلط می‌کرد و نه آن ظالم خدمتکار گره در ابرو می‌زد. آدمم بر علم مجلس، راجه فارسی نخوانده بود، لیکن نوعی در فارسی حرف می‌زد که اهل ایران تحسینش می‌کردند و اشعار مناسب و رنگین از هر قسم بسیار بیاد داشت و خیلی بدرد و مزه می‌خواند و کبت و دوه‌ره (نوع شعر به زبان هندی) خودش می‌گفت و انواع بازی که چوپر و شطرنج و نرد

۱. میر محمد امین بن میر محمد نصیر نیشاپوری مخاطب به «برهان‌الملک سعادت خان بهادر، بهادر جنگ» دهم ذی‌الحجه ۱۱۵۱ هـ/دوم مارس ۱۷۳۹ م به سن تقریباً شصت سال در شاهجهان‌آباد فوت شد. (تاریخ محمدی، ص ۱۰۷)

۲. در سنه یکهزار و یکصد و چهل و شش از دست زن مغنیّه مسموم شد. (مقالات الشعرا)

و غیره باشد، خوب می‌دانست، به تخصیص چوپر که در آن دعوی داشت. نه منصبی داشت و نه جاگیر و امیرانه معاش می‌نمود. هفت شتر فقط زیر توشک‌خانه‌اش بار می‌شد، از همین دیگر قیاس باید فرمود. موسیقیدان مقررری بود و قوالان و زنان رقص نوکر داشت. وکلای زمینداران مثل رانا و غیره همیشه پیش او حاضر می‌بودند و با عمده‌های سلطنت مثل وزیر و میربخشی دوستانه و بی‌تکلفانه برمی‌خورد. شخصی بود و معاش می‌نمود که عالمگیر بادشاه از تدبیر و منصوبه او اندیشیده حکم اخراجش از لشکر معلی نمودند و این عزیز از اردوی کیهانپوی بادشاهی کوچیده، سیر راجپوتانه اختیار کرد و فریبی چند در کار آن مثنی ابله کرده، لک‌ها گرفت و آخرکار مختار خان که ناظم اکبرآباد بود و در عهد بهادر شاه بادشاه خطاب خان عالم و خدمت خان سامانی داشت، به‌عرض اقدس رسانیده عفو جرایم راجه کنانیده و باز به‌حضور طلبید. در ابتدای عهد بهادر شاه کارش به‌پیشانی کشید. چنانچه صاحب و قبله جد امجد راقم سطور رای گنجیت رای سی رویه روز از سرکار خود به‌طریق مدد خرج رعایت می‌کردند و تا تشریف بردن پادشاه مذکور به‌دکن و باز مراجعت کردن به‌اکبرآباد رفیق بود. چون از اکبرآباد پیشتر کوچ شد، راجه بنابر بیماری که داشت، در متھرا ماند و همانجا بعد چندی ودیعت حیات سپرد^۱.

(۲۷): احوال محمد احسن سامع: محمد احسن که خالی از آدمیت و اهلیت نیست، نبیره راجه تودرمل است که در عهد شاهجهان بادشاه متصدی سهند و غیره محالات خالصه شریفه بود، مشق سخن پایه‌ای رسانیده و در خدمت اکثری از زباندانان ایران رسیده. حالا همراه امارت مرتبت نواب عظیم الله خان بهادر می‌باشد. این هردو شعر ازوست:

به‌خوابی می‌کند تعبیر دانا نقش هستی را

دو روزی بعد از این، این خواب هم افسانه خواهد شد

۱. نسخه خطی مرآة‌الاصطلاح، انجمن ترقی اردو، دهلی‌نو.

چون کنم عزم برون آمدن از طرف چمن

عندلیبان «بکجا می‌روی» آواز کنند^۱

(۴۲ ب): شیخ هدایت الله خوشنویس عبدالصمد خانی، مشیخت پناه هدایت الله که پیش از این مدتی ممتد در فرقه خوشنویسان در سرکار نواب صاحب سیف‌الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیر جنگ^۲ مغفور مرور به امتیاز ملازم بود، از چندی.

(۴۳ الف) به حسب قسمت به شاهجهان‌آباد رسیده و با راقم حروف آشنا گردیده. جوان دلچسپی است، خالی از آدمیت و غربت نیست. خط نستعلیق را خوب می‌نویسد. مشقش سرزلف محبوبان است، و قطعه‌اش قطعه بهشت چون خط خوبان، چنانچه چند ورقی که به خطش در مرقع دارم، گواه این دعوی و شاهد این معنی است. سحری دیگر به روی کار می‌آرد که اگر جلی است و گر خفی در کمال نازکیش به رنگ نقاشان به قلم بی‌شگاف می‌نگارد:

تماشا مفت دیدن قدرت او رنگها دارد

(۱۲۱ الف): اقسام خط شکسته بسیار است. در هندوستان کفایت خان و اشرف خان این خط را خوب نوشتند. چنانچه قطعات ایشان سرمشق اهل این فن است و حالاً که سنه هجری یکهزار و یک صد و پنجاه و هفتم [۱۱۵۷ هـ] است، مرید خان خوب می‌نویسد و خان صاحب عبدالمجید خان که دیوان تن و از قدیم مهربان بر احوال راقم حروف‌اند، نیز شوق به این خط دارند و خوب می‌نویسند. قطعه‌های نوشته این هردو بزرگ در مرقع فقیر است.

(۱۳۲ ب): رای هر کرن که نامش در سطور صدر مسطور شده، از خوبان روزگار و صاحب مروّت و وفادار کسی بود. به عمدگی معاش می‌نمود.

۱. همان.

۲. خواجه عبدالرحیم مخاطب به «سیف‌الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیرجنگ» ابن خواجه عبدالکریم احراری سمرقندی دهم ربیع‌الثانی ۱۱۵۰ هـ/بیسست و هفتم ژوئیه ۱۷۳۷ م در لاهور فوت شد. (تاریخ محمّدی، ص ۹۸)

(۱۳۳ الف): به پانصد سوار در سرکار مبارزالملک^۱ ناظم کابل متوسل بود، و با شجاعت سخاوت جمع داشت.

فایده: پوشیده مباد که سخاوت لازم جوهر شجاعت است. زیرا که منتهای مرتبه شجاعت جانفشانی است که بهترین سرمایه سوداگران شهرستان زندگانی است. پس آنکه او را در بذل و ایثار نقد جان مضایقه نباشد، ظاهر است که نزدیک او فشاندن زر و سیم در ژاژ نخواهد بود.

به هر تقدیر همّتش در این مرتبه بود که همیشه با دو صد کس طعام می خورد. چنانچه هرگاه می خواست بر سر طعام بنشیند، نقاره می کردند. اکثر اوقات اتفاق افتاده که فصل خربزه و انبه به اتمام رسیده و ذایقه آن مرد بزرگ به لذتش آشنا نگردیده، زیرا که تا آن قدر میسر نشود که به همه کس برسد، بر آن صاحب مروّت خوردنش حرام بود. غرض که قلندرانه و بی تکلفانه می زیست و مصروف بود (در) دلجویی و شگفته رویی و در صلاح و تقوی غلو داشت. در سال ششم جلوس محمد شاهی که از پیشگاه خلافت مبارزالملک سربلند خان از تغییر حامد خان بهادر^۲ به صاحب صوبگی احمدآباد سربلند شد، مسوّد اوراق به تقریب رخصت تا متهرام همراه بود. متصل به دایره رای مذکور خیمه زد. در آن ایام از آن صاحب اخلاق رضاجوییها و نکویی های مشاهده نموده که مقدور بشر نبوده. مطلق شداید و تعایب سفر کشیده نشد. نوکرانش زیاده بر نوکران خودم خدمت می نمودند و بنده فرمان بودند. اوقات آن مرد بزرگ یا مصروف پاس مراتب نوکری بود...

(۱۳۳ ب): یا صحبت ارباب کمال. علم بید و شاستر و نسخه متبرکه گیتا همیشه در مطالعه اش می بود. هنگام سواری آن را آرایش بردوش می نمود. مختصر مفید هر گاه

۱. محمد رفیع مخاطب به «مبارزالملک سربلند خان بهادر دلاورجنگ» بن محمد افضل مخاطب به «مهدی خان الحسینی التونی» روز یکشنبه ۱۳ ذی القعدة ۱۱۵۴ هـ/ ۹ ژانویه ۱۷۴۲ م در شاهجهانآباد درگذشت. (تاریخ محمدی، ص ۱۱۶)

۲. معزالدوله حامد خان بهادر بن میر عابد مخاطب به «قلیچ خان» بن عالم شیخ صدیقی سمرقندی از کبار امرای عالمگیری در پنجم رمضان المبارک ۱۱۴۲ هـ/ سیزدهم مارس ۱۷۳۰ م در دکن فوت شد. (تاریخ محمدی، ص ۷۱)

مبارزالملک به سرحد احمدآباد رسید، و فوج غنیم دکهنی که در آن ایام به ملک احمدآباد انتشار داشت، به ایما و اغوای احمد خان با فوج هراول دوچار گردید، جنگی صعب در میان آمد و کار از تیر و تفنگ گذشته به خنجر و جمدهر انجامید. بر فوج هراول شکست افتاد. این صاحب غیرت در معرکه مردانه قدم افشوده جان داد و سرخرویی جاوید حاصل نمود و چون نعشش یافته نشد، چه عجب که با پیکر عنصری سفر عالم بالا اختیار نمود و رای مذکور کیسری (کهنتری) بدهاون (طبقه‌ای از هندوان) بوده.

(۱۳۶ الف): خان ذیشان صفدر محمد خان^۱ دیوان صوبه پنجاب که بیست و هشتم ربیع‌الآخره سنه بیست و هفتم جلوس محمد شاهی به‌خانه راقم حروف آمده بودند، خان مذکور در عهد محمد شاه بادشاه غازی به‌ایلچی‌گری از هندوستان به قلمرو ایران رفته بودند و این خدمت را بخوبی سرانجام دادند.^۲

(می ۱۴۷ الف): حکیم‌الملک شیخ حسین^۳ متخلص به «شهرت»، اعظم شاهی که در حسب کمال خود هیچ‌کس را موجود نمی‌پنداشت، می‌گوید:
یک نفس وا شدنی داشت دلم گل زد و برد مصرع ناله ز من بود که بلبل زد و برد
و حکیم‌الملک صاحب دیوان است و عمر درازی یافته بود و به عزت کسی بود، و در فن طبابت مسیحایی داشت. شش هفت سال پیش از تحریر این نسخه ودیعت حیات سپرد.

۱. سید محمد شوستری مخاطب به «صفدر محمد خان در عشره ثانیة ذی‌القعدة ۱۱۵۷ هـ/وسط دسامبر ۱۷۴۴ م در شاهجهان‌آباد فوت شد. او طالب علم و مستعد بود. (تاریخ محمدی، ص ۱۲۹)
۲. اشاره‌ای درباره این سفارت به ایران در روابط هند و ایران (Indo-Persian Relations) وجود ندارد، درحالی‌که همه سفارت‌های هند به ایران و ایران به هند در این اثر ذکر شده‌اند. به‌رصورت در این مأخذ آمده است که صفدر خان در دوره حکومت شاهجهان به‌عنوان سفیر این پادشاه به‌دربار صفوی فرستاده شده بود. (رک: روابط هند و ایران، ص ۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۵ و ۱۰۸)
۳. حکیم شیخ حسین شیرازی مخاطب به «حکیم‌الملک» اواخر سال ۱۱۴۹ هـ/۱۷۳۷ م به‌سن تقریباً نود سال در شاهجهان‌آباد درگذشت. (تاریخ محمدی، ص ۹۷؛ سروآزاد، ص ۲۰۱؛ نتایج‌الافکار، ص ۲۴۶؛ شمع‌انجمن، ص ۲۳۱ و غیره)

(۱۴۷): راجه دهرج جی سنگه حکمران انبیر^۱.

(۱۴۸ الف): صاحبِ فطرت بلند و در نوع خود اقبال‌مند بود و در علم نجوم هندی مهارتی تمام داشت و به‌اهتمام صاحبِ کمالان این فن چه هندی و چه فارسی رصد بسته و لک‌ها صرف این کار نموده چنانچه رصد در شاهجهان‌آباد به‌جی سنگه‌پوره عبرت افزای چشم تماشا‌بیان است و در عوام جتتر نام دارد. هرچند رندان و ظریفان می‌گویند: تو کار زمین را نکو ساختی که بر آسمان نیز پرداختی

لیکن از سر انصاف نباید گذشت. جای‌کنده است و هنوز تمام نشده بود که کار راجه تمام شد. چه در سال یک‌هزار و یکصد و پنجاه و شش هجری به‌مرض استسقا درگذشت و کنور ایسر سنگه پسرش به‌منصب و خطاب و زمینداری پدر از پیشگاه خلافت و جاه سرفراز شده.

(۱۴۹ الف): ارادت خان متخلص به «واضح»^۳ نبیره ارادت خان جهانگیر شاهی بود و در عهد فرخ‌سیر بادشاه شهید فقیر او را به‌خدمت عارف کامل مرزا عبدالقادر بیدل دیده. افیون می‌خورد و کلیاتش قریب سه‌هزار بیت داشته باشد.

(۱۴۹ ب): صاحب طرز است. صوفی مشرب بود و دعوی‌های بلند در شعر و نیز در تصوف داشت. یکی از اهل اغوای منعم خان خانانان^۴ بهادر شاهی که الهامات

۱. سرآمد راجه‌های هند، راجه راج اندر دهرج جی سنگه سوایی بن راجه بشن سنگه بن کنور کشن سنگه بن راجه رام سنگه بن راجه جی سنگه در ۱۳ شعبان ۱۱۵۶ هـ / ۲۱ سپتامبر ۱۷۴۳ م در جی‌نگر فوت شد. (تاریخ محمدی، ص ۱۲۲)؛ در بعضی منابع دیگر آمده که راجه در روز ۸ جمادی‌الاولی درگذشت. (اقبالنامه، ص ۱۴۹)

۲. جتتر متر تاکنون وجود دارد و در خیابان پارلیمان (Parliament Street)، دهلی‌نو واقع است.

۳. میرزا مبارک الله مخاطب به «ارادت خان» متخلص به «واضح» بن میر محمد اسحاق مخاطب به «ارادت خان» بن میر محمد باقر ساوجی مخاطب به «اعظم خان» از امرای عالمگیر پادشاه و شاه عالم. تاریخ ولادتش از «ولی اعظم» به‌دست می‌آید. در سال ۱۱۲۹ هـ / ۱۷۱۷ م درود به‌حیات گفت. (تاریخ محمدی، ص ۳۶؛ نتایج‌الافکار، ص ۴۴۶؛ تذکره بی‌نظیر، ص ۱۳۰؛ مآثر الامرا، ج ۱، ص ۲۰۴؛ مقالات الشعرا، ص ۹۵)

۴. محمد منعم ملقب به «منعم خان» ثم به «معظم خان خانانانان بهادر ظفرجنگ، روز دوشنبه ۱۲ محرم الحرام سال ۱۱۲۳ هـ / ۱۹ فوریه ۱۷۱۱ م به‌مرض ناسور درگذشت. او در سال ۱۰۶۲ هـ / ۱۶۵۲ م متولد شده بود و هفت‌هزاری منصب داشت. (تاریخ محمدی، ص ۲۸؛ منتخب‌اللباب، ج ۲، ص ۶۷۴؛ مآثر الامرا، ج ۳، ص ۶۶۷؛ سیر المتأخرین، ج ۲، ص ۷)

منعمی نام رساله از عالم گفتگوی فصوص نوشته، ایشان بوده‌اند، و به جای بسم الله دیوان ایشان این بیت دارد:

خیال عرش کمالی ست کز کلام خدا شدش ز آیه فأتو بسورة^۱ طغرا
کلیات ایشان که اکثری از حاشیه‌اش مزین به خط ایشان است، فقیر دارم.

(۱۵۲ ب): معزز خان افسر^۲ از خوش فکران ایران است. فقیر به صحبتش رسیده‌ام. در عهد پادشاه شهید فرخ‌سیر خدمتی از خدمات بنگاله گرفته بود. بعد از آن احوالش معلوم نشد. این بیت که نوشته می‌شود، نیز از رباعی اوست. بیت اولش به خاطر نداشتم.

دانسته بسوی ما فرستاد بهی یعنی که هنوز مایة الربطی هست

(۱۵۳ الف): حاجی فولاد خان^۳ حالا که سال یکهزار و یکصد و پنجاه و هفت هجری است، از پیشگاه خلافت و جاه حاجی فولاد خان به خدمت کوتوالی رکاب سعادت و دارالخلافة شاهجهان‌آباد مأمور است و از سر انصاف نباید گذشت که آنچه شرط تقید است، در این امر دارد. شبی در حلقه صحبت مذکور او به میان آمد. یکی از آشنایان که مهمی به او رجوع داشت، و دلخواهش سرانجام نمی‌یافت، نیز حاضر بود. لب به شکایت حاجی گشود و گفت که مرد درشت و سخت است، چه یک سال است از برای فلان مقدمه خراب و سرگردانم و انجام نمی‌گیرد. ظریفی گفت: زری در کارش کن تا کارت صورت پذیرد که مشهور است:

زر اگر بر سر فولاد نهی نرم شود

۱. بقره (۲)، آیه ۲۳؛ یونس (۱۰)، آیه ۳۸.

۲. اسمش محمد علی بیگ بوده. صوبه‌دار بنگاله شده بود. (مقالات الشعرا، ص ۱۸)

۳. سیدی قاسم حبشی مخاطب به «فولاد خان»، شب دهم ربیع‌الاول ۱۱۲۵ هـ/بیت و ششم مارس ۱۷۱۳ م به فرمان پادشاه محنوق شد و پسرش سیدی یاسین در روز ۱۹ رمضان المبارک ۱۱۳۵ هـ/۱۲ آوریل ۱۷۲۳ م در دربار محمد شاه پادشاه به دست حاجی عثمان عرب و رفقای او کشته شد. (تاریخ محمّلی، ص ۳۲ و ۴۷)

(۱۶۰ ب): فقیر با فصاحت خان راضی ملاقات کرده بود و خان مذکور شاگرد محمد داراب بیگ جويا و از خطه پاک کشمیر جنت نظیر بود و به طرز ابهام شعر می گفت. صاحب دیوان است چنانچه پیش فقیر هست.

(۱۶۱ الف): مرزا هاشم متخلص به «محزون»، نواده نواب وحیدالزمانی است.^۱ در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و چهار هجری عالیجاهان محمد صالح بیگ^۲ و ملا عزیز که از جانب شاه جمجاه نادر شاه فرمانروای ایران برسم ایلچی گری با اسپان عربی به درگاه آسمان جاه محمد شاه بادشاه غازی به شاهجهان آباد آمده بودند، مرزا هاشم مذکور به علاقه وقایع نگاری همراه بود. خوش صحبت و رنگین بیان، و گویند صاحب دیوان است. در ایام بودن شاهجهان آباد میانه مرزای مذکور و خان صاحب قزلباش خان امید بنای اخلاص و اتحاد استحکام تمام داشت. روزی مرزای مذکور رباعی ای به ایشان نوشته فرستاده بود. ایشان نیز رباعی در جوابش گفته فرستاد. چنانچه هر دو نوشته شد:

محزون:

گشتم چندی چو عندلیبان به چمن بی عشق نیافتم گلی در گلشن
از لاله ز داغ دل او پرسیدم گفت از آن دل خود بپرس حال دل من

امید:

تا شمع وجود پرتو افکن نشود ظلمتکده تن وادی ایمن نشود
دل هست به انوار تجلی محتاج این خانه به یک چراغ روشن نشود

در همان ایام مرزا محمد هاشم غزلی طرح کرده بود و فقیر مخلص نیز بیتی چند در آن زمین گفته بودم. هر دو از عالم یادگار مرقوم می گردد:

محزون:

خور به من تابد و من در سیر مهتابم هنوز یار آمد بر سر بالین و در خوابم هنوز

۱. و نوه مرزا طاهر وحید. (مقالات الشعرا، ص ۷۹)

۲. برای تفصیل این سفارت از ایران به هند؛ رک: روابط هند و ایران (Indo-Persian Relations) ص ۱۵۳.

(۱۶۱ ب):

کی خیال دختر رز می‌رود از دل برون / جوش دارد در میان خم می‌نابم هنوز
بی‌تو در جایی قرارم نیست از طغیان عشق / خانه بردوش محبت همچو سیلابم هنوز
گاه سوزم همچو شمع و گاه گریم همچو ابر / با غم او در میان آتش و آبم هنوز
قرب جانان اضطرابم کم نمی‌سازد چرا / یار در پهلو چو دل جا کرد و بیتابم هنوز
در محیط عشق خوبان با همه تردامنی / چون صدف لب تشنه آن در نایابم هنوز

از دل محزون چه می‌پرسی تو ای صبح امید

در خمار صحبت دوشین احبابم هنوز

لمصنّفه:

شد قوی ساقط ز اعضا غفلت اسبابم هنوز / کاروان از مدتی کوچید و در خوابم هنوز
همچو آن آبی که گردد دور گلبن در چمن / گرد سر می‌گردمت هر صبح و بی‌تابم هنوز
از سرشک و آه با حمام دارم نسبتی / در بغل یار است و من در آتش و آبم هنوز
یک شب از دورش تماشا کردم و بر زخم دل / می‌فشاند سوده الماس مهتابم هنوز
از چه در عشق تو رخت خوابم از خاکسترست / نیست در سر گر هوایی فرش بی‌جانم هنوز
دختر رز گرچه مفلس کرد لیکن در بساط / همچو نرگس هست جامی از زر نابم هنوز

گرچه مصروفم به مشق گریه چون مینای می

لیک مخلص جزو بزم عیش احبابم هنوز

(۱۸۰ ب): شیخ محمد علی حزین در سنه یکهزار و یکصد و چهل و هشت از عراق
به هندوستان آمد و در نهایت فضل و کمال و استغنا است، و در اکثر علوم کم
همگنان است. صوفی مشرب و صاحب تصانیف بلاغت آثار است، و سخنان
بلندش بی‌عیب و آرایش اوراق لیل و نهار و استغنائش در مرتبه‌ای است که در
ایامی که وارد لاهور شد، نواب صاحب سیف‌الدوله زکریا خان بهادر^۱ ناظم
به خدمت شیخ پیغام کردند که اگر اجازت شود، برای ملاقات برسد. شیخ در جواب
گفته فرستاد که این معنی خالی از دو شق نیست، یا دنیاطلبی مطمح نظر است، یا

۱. بن سیف‌الدوله عبدالصمد خان بهادر دلیرجنگ احراری سمرقندی، در ۱۲ یا ۱۳ جمادی‌الثانیه
۱۱۵۸ هـ/ ۱ یا ۲ ژوئیه ۱۷۴۵ م در لاهور درگذشت. (تاریخ محمدی، ص ۱۲۸)

پیدا کردن نسبت دیدارِ حقیقیِ مرکوزِ خاطر. اگر شقِ اوّل منظور است، چیزی را که من اختیار نکرده باشم، در حقّ دیگری کی تجویز خواهم نمود. و در صورتی که شقِ ثانی خلجانی به خاطر می‌کند، هنوز من در طلبش سرگردانم. پس نمی‌توان به‌بدل چیز نایافته دست گشود. در این صورت معذور باید داشت و مرا به‌طور خودم باید گذاشت.

و اصلاً هیچ چیز از هیچ کس قبول نمی‌کند حتّی که گل از دست کسی گرفتن نیز نزدیک شیخ نوعی از جلب منفعت است، زیرا که آن هم زندگی دارد و چون با وجود این‌گونه استغنا و احتراز به‌پاکیزگی و نفاست معاش می‌کند، مردم در حقّ شیخ گمان دستغیب دارند. مدّتی در شاهجهان‌آباد بود، لیکن به‌ذوق خود کمتر با کسی ملاقات می‌نمود. در شهر صفر سنهٔ یکهزار و یکصد و پنجاه و شش هجری از شاهجهان‌آباد.

(۱۸۱ الف): کوچیده قصد لاهور کرده. چنانچه تا حالت تحریر همانجا است. گویند ارادهٔ ایران مرکوز خاطر است. شیخ از جگر سوختگان عشقِ الهی است. همواره به‌رنج غنچهٔ لاله دود آه بلب دارد و به‌فکر اشعار عاشقانه دلها بشور می‌آرد. دیوانش که قریب ده دوازده هزار بیت داشته باشد، پیش فقیر هست که از نظرش گذشته و غزلی چند به‌حاشیۀ آن به‌خطّش تحریر یافته. خطّ شیرینی به‌قاعدهٔ ولایت دارد. این چند بیت که از شیخ است، نوشته می‌شود:

غزل:

از رفتن دل نیست خبر اهل وفا را	آنکس که ترا دید نداند سر و پا را
اول غم عشق این همه دشوار نبوده است	دوران تو نو ساخته آیین جفا را
تا باد صبا بوی ترا در چمن آورد	برداشته هر شاخ گلی دست دعا را
در کوی تو دیگر بسر افرازی ما کیست	گر عشق کند خاک به‌راهت سر ما را
غمّازی راز دل عشاق نکو نیست	زنهار در آن طرهٔ مده راه صبا را

عمریست حزین را کف امّید فراز است

امّید که محروم نسازند گدا را

*

کو فصل بهاری که ز می کام برآرم چون شاخ گل از خرقة خود جام برآرم
از خرابی می‌گذشتم منزلم آمد بیاد دست و پا گم کرده‌ای دیدم دلم آمد بیاد
رباعی:

این کوچه عمر وحشت افزا راهی ست حیرت زده است هر کجا آگاهی ست
بازیگر روزگار را معرکه است میدان جهان طرفه تماشاگاهی ست

(۲۴۱ الف): به علم و فضل ایشان در مملکت ایران کمتر می‌توان یافت.

(۱۸۳ ب): مهربان دوستان حکیم محمد یوسف مخاطب به عبدالشافی خان که در علم و فضل و فن طب و نجوم دستگاه کلی دارند، به جمیع صفات حمیده موصوف و به پاس مراتب اخلاص مصروف‌اند سلمه الله تعالی.

(۱۸۴ ب): مرزا عبدالغنی بیگ قبول از خطه پاک بهارکده عالم خاک یعنی کشمیر و شاگرد رشید مرزا داراب بیگ جويا بودند. مدتی ممتد با سید صلابت خان «سید» تخلص که در عهد محمد فرخ‌سیر بادشاه خدمت داروغگی توپخانه حضور داشت، رفیق بوده. دیوانی دارد، قریب دو هزار بیت داشته باشد. توجه خاطرش جانب ابهام بسیار بود. از هر نوع ابهامی که به دستش می‌افتاد، موزون می‌نمود. این معنی از این بیتی که زاده طبع ایشان است، پیدا است:

شعرش که نباشدش دو محمل با کوز شتر بود برابر
به هر تقدیر مرزا اکثر جا داد معنی‌یابی و تلاش داده، لیکن قبول خاطر و لطف سخن خداداد است. مرزا مکرر به خانه فقیر رسیده، مشاعره بهم دگر گردید. حالا از چندی ودیعت حیات سپرد. خدایش بیامرزد. این بیتی چند از ایشان است:

نیست در سر فکر روزی صاحب شمشیر را باشد از ناخن کلید رزق در کف شیر را
هرکه مانند مه نولب نانی دارد منتظر جانب خود چشم نهانی دارد
زاهد چو یافت سبحة ز می‌گشت بی‌نصیب یکجا نداد چرخ به کس آب و دانه را

(۲۲۸ الف):

عبیر افشانند از بس دلبر عطار من برخود شمیم گوهر بید از بن هر موش می‌آید
ارباب فطرت از همین شعر قیاس کنند که مرزا عبدالغنی بیگ چقدر مصروف ابهام و طرف لطف بود. از هر عالمی که بدستش می‌افتاد، می‌بست و نظر بر حسن

و قبح نداشت.

(۱۸۵ الف): مرزا گرامی، او پسر مرزا عبدالغنی بیگ قبول بود. «گرامی» تخلّص می‌نمود. بعد پدر هنگامهٔ سخن را به‌همان نسق در معرکه‌ها گرم می‌داشت، یعنی همین که کسی شعر می‌خواند، مرزا به‌شدّ و مدّی که ژاله در شهرستان سامعه افتد، به‌گفتن حرف آفرین توجّه می‌گماشت. رفیق امین‌الدوله بهادر^۱ بود. بعد از آنکه او از این سرای پر شر و شور دامن برچید، رفاقت راجه روشن رای^۲ دیوان سرکار نواب صاحب وزیرالممالک بهادر دام اقباله اختیار نمود. از در خوش‌آمد درآمد کرده تصرفی تمام در مزاج راجه کرد. آخرکار به‌جایی کشید که مرزا قایل به‌خداوندی راجه گردید، چنانچه از این شعرش واضح است:

کفر و اسلام هر دو چیزی نیست راجه جیو در میان‌شان، حق‌اند

آه خانهٔ این خوش‌آمدگویان خراب که هم دین و دنیای خود برباد می‌دهند و هم دین و دنیای کسی را که بر در خوش‌آمدش می‌زنند. خیلی مرد باید که به‌حرف‌های چرب و نرم‌شان از جا نرود و فریب این فرقهٔ خسرالدنیا والعاقبه نخورد. مرزا در شهر جمادی‌الثانی سال یکهزار و یکصد و پنجاه و پنج هجری در شاهجهان‌آباد رحلت کرد. گویند یک هفته پیش از مردن این بیت گفته:

درین فصل گل هر چه داری بده مبادا که دیگر بهاری نیاید

(۱۹۰ ب): احوال رحلت میر شرف‌الدین علی پیام مرحوم^۳ سبحان‌الله حرف دیروزی است که نام میر صاحب شرف‌الدین علی پیام بی‌سلمه‌الرحمن بر زبان نمی‌گذشت و امروز در سطور صدر آخر نام نامیش مرحوم مغفور مرقوم گشت:

زین جهان تا آن جهان بسیار نیست در میان جز یک نفس دیوار نیست

۱. شیخ محمد امین مخاطب به «امین‌الدین خان بهادر» ثمّ به «امین‌الدوله بهادر محمد شاهی» ابن شیخ محمد علی بن شیخ محمد مراد انصاری هروی، روز جمعه ۲۸ صفر ۱۱۵۰ هـ/ ۱۶ ژوئن ۱۷۳۷ م به سن ۶۵ سال و چند روز در شاهجهان‌آباد فوت شد. (تاریخ محمدی، ص ۴۹)

۲. راجه روشن رای کنبو از امرای عصر خود در محرّم یا صفر ۱۱۵۹ هـ/ ۱۷۴۶ م در شاهجهان‌آباد فوت شد. (تاریخ محمدی، ص ۱۳۳)

۳. در سال ۱۱۶۶ هـ/ ۱۷۵۳ م رحلت کرد. (مقالات‌الشعرا، ص ۲۶)

میر مغفور از مغتنمات روزگار بود. بنابر کوچک دلپهایی که داشت، در اول ملاقات جا بدل نمی‌نمود. هرگاه بخواندن اشعار خود توجه می‌گماشت، به‌طرفه کوبه معرکه را گرم می‌داشت. تا زندگانی کرد سر پیش کسی از شعرای معاصر فرو نیاورد. بیست و هشتم محرم الحرام سنه یکهزا و یکصد و پنجاه (و) هفت هجری بلبل روحش از قفس بدن پرواز کرده به‌روضه رضوان آشیان بست و قالب عنصری آن گنج سخن در شاهجهان‌آباد نزدیک به‌دروازه عمارت متبرک حضرت شاه مردان^۱ به‌خاک مدفون گشت. خدایش بیامر زاد و غریق رحمت کناد و در ماتمش معانی از الفاظ لباس سیاه پوشیده و خامه جگرش از شگاف چاک گردیده.

(۱۹۱ الف): قلمرو سخن بی‌نظم و نسق گشت و اساس‌البیت سفینه به‌طوفان بحر شعر رفت. «حشمت» تخلص (م: ۱۱۶۳ هـ) صاحب سخنی که تاریخ رحلتش یافته، مرقوم می‌گردد:

قطعه:

شرف‌الدین پیام گنج سخن رفت سوی ارم چو از دنیا
بهر تاریخ و سال رحلت او بود اندیشه‌ام برسوم دعا
گفت حشمت که یا رسول الله باد حشر پیام روز جزا

نیکو اطوار، ستوده آیین میر نجم‌الدین خلف‌الصدق مرحوم مغفور که جوانی است در کمال نسبت و سعادت‌مندی، آنچه حق خدمت بود، در بیماری میر مرحوم بجا آورد، و سعادت دین و دنیا برای خود ذخیره نمود. خدای تعالی سلامتش دارد. (۱۹۱ ب): گوردهن نام مصوری که قلم نازک رقمش بر برگ نرگسی تصویر یک شهر خوش‌چمان می‌کشید و چربه‌اش بر چربه زلف بنفشه مویان و...

(۱۹۲ الف): بر غبار خط لاله‌رویان می‌چربید. نوکر بود و چون اعراض و استغنا لازم اهل کمال هست، او روزی به‌هزار رنگ مانند موقلم رو می‌ساخت و فقیر اغماض می‌نمود. اکنون که سال یکهزار و یکصد و پنجاه (و) هفت هجری است، همگی توجه خاطر جانب سخن دارم و به‌صحبت این معشوقان منخطط روزی به‌شب می‌آرم.

۱. خرابه این ساختمان تاکنون روبه‌روی فرودگاه صفدرجنگ در دهلی‌نو وجود دارد.

(۲۳۱ ب): احوال در اخلاص‌های یگانه محمد خان دیوانه از مشتاقان نشاء افیون، یار رنگین‌تر از بهاری داشتم محمد خان متخلص به «دیوانه» که در سال یکهزار و یکصد و پنجاه و یک هجری پیش از شورش و آشوبی که بنا بر مسلط شدن شاه جمجاه نادر شاه به هندوستان در شاهجهان‌آباد بلند شد، از جهان فانی به دار باقی رحلت نموده. چون از سی سال این یار رنگین‌تر از چمن رفیق شفیق بلک جزو بزم عیش من بوده، چگویم که چقدر دلم کاهش و الم کشیده و چه نویسم که در چه مرتبه جگر خون گردید. این قسم دوست موافق به دعوی محبت صادق کجا یافته می‌شود. گاهی در این قدر مدّت مکروهی ازو به روی کار نرسیده و حرفی که بر دلی گرانی کند، از زبانش نه تراویده. هرگاه بوریاپی یا ردایی گسترده بر آن می‌آرمید و کهنه قلم‌دانی وا کرده و ظروف گلی و چینی را که در یکی برنج و شیر و در یکی نان و پنیر و در یکی پسته و بادام گرفته در شکر و در یکی افیون حل کرده به‌هنگامه از پرطوطی سبزتر می‌بود. پیش‌رو می‌چید، بادشاه وقت خود بود و سر گریبانش به فلک هفتم می‌سود. اگر در آن وقت افیونش بحت است، خود چون بلبل هزار رنگ در دستان‌سرایبی است، و اگر عیاذ بالله خمار افیون که به آن معتاد شده بود، می‌داشت، خود با فلک و ملک سر پرخاش و هنگامه‌آرایی. شطحیاتش به مرتبه‌ای مزه و نمک داشته که اقسام تمهید و تدبیر بروی کار می‌رسید تا مزاجش به‌شور آید و لبی به‌بی‌صرفه صرفه‌گویی‌ها که پر از معقول به‌قربان سرش، بکشاید. بعد از این دشنام و هرچه هست غرض یادگار بود. به‌ریخته و فارسی از هر دو جنس شعر می‌گفت. گاهی روزی به‌فکر دو غزل و سه غزل می‌پرداخت و گاه سال‌ها می‌گذشت که مصرعی موزون نمی‌ساخت. این دو بیت از آن مرحوم مغفور است:

بهار آمد صبا گلدسته‌های تازه می‌بندد پریشان نسخه گل را دگر شیرازه می‌بندد
^۱ چرا امروز بر من باغبان دروازه می‌بندد

خدایش مغفرت کناد و در بهشت برینش جا دهد.

۱. مصرع سوم در نسخه خطی نقل نگردیده.

مراجع

۱. آزاد، میر غلام علی: سرو آزاد، لاهور، ۱۹۱۳ م.
۲. خوشگو، بندر ابن داس: سفینه خوشگو، به تصحیح عطا کاکوی، پتنا، بهار.
۳. حیرت، قیام الدین: مقالات الشعرا، به تصحیح نثار احمد فاروقی، علمی مجلس، دہلی.
۴. خافی خان: منتخب اللباب، کلکتہ، ۱۸۷۴ م.
۵. شاہنواز خان: مآثر الامرا، کلکتہ، ۹۱-۱۸۸۸ م.
۶. صدیق حسن خان: شمع انجمن، بوپال، ۱۲۹۳ ہجری.
۷. عبدالوہاب دولت آبادی: تذکرہ بی نظیر، الہ آباد، ۱۹۴۰ م.
۸. غلام حسین سلیم زیدپوری: سیر المتأخرین، کلکتہ، ۱۸۹۰ م.
۹. مخلص، آنند رام: مرآة الاصطلاح (خطی)، کتابخانہ خدابخش، پتنا، شماره ۸۱۰ و نسخه خطی مضبوط در خانہ اردو، دہلی نو.
۱۰. مخلص، آنند رام: سفرنامہ، به تصحیح سید اظہر علی، ہندوستان پریس، رامپور، ۱۹۴۶ م.
۱۱. میرزا محمد بن رستم مخاطب بہ «معمد خان»: تاریخ محمدی (ج ۲، قسمت ۶) به تصحیح امتیاز علی عرشی، علیگرہ، ۱۹۶۰ م.
12. Abdul Muqtadir: *Catalogue of the Arabic and Persian Manuscripts in the Khuda Bakh'sh Oriental Public Library, Bankipore, Calcutta, 1921.*
13. Ethe: *Catalogue of Persian Manuscripts in the Library of India Office, London.*
14. Riaz al-Islam: *Indo-Persian Relations*, Iran Culture Foundation, Iran, 1957.
15. Storey, C.A.: *Persian Literature – A Bio-bibliographical Survey*, London, 1972.